

تحلیل ژئوپلیتیکی جایگاه جغرافیای فرهنگی در روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا از منظر سازه‌انگاری^۱

حسن کامران،^۲ رسول افضلی^۳ و حمید تاجدووزیان^۴

چکیده

نگاه ترکیبی و چند بعدی با در نظر گرفتن تمام جنبه‌های یک موضوع از خصیصه‌های علم جغرافیا است. ژئوپلیتیک نیز به عنوان شاخه‌ای از جغرافیا می‌بایستی نگاهی ترکیبی و فراگیر داشته باشد و از تک‌روی در روش‌ها و رهیافت‌های تک‌بعدی پرهیز نماید.

در این مقاله سعی شده تا با تأکید بر این ویژگی و با بهره‌گیری از رویکرد سازه‌انگاری که نگاهی ترکیبی و متعادل دارد به بررسی روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا پرداخته شود. در این راستا موضوع جغرافیای فرهنگی به عنوان شاخص اصلی مورد نظر بررسی شده است. این پژوهش سعی کرده تا با پیوندی منطقی بین ژئوپلیتیک و رویکرد سازه‌انگاری به تحلیل جایگاه جغرافیای فرهنگی در روابط بین دو کشور مذکور به‌پردازد. سوال اساسی این مقاله بدین صورت است که: از دیدگاه سازه‌انگاری، جغرافیای فرهنگی چگونه سبب تضاد در ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده شده است؟ لازم به ذکر است این مقاله به شیوه‌ای توصیفی - تحلیلی نگاشته شده است.

۱. این مقاله از رساله دکتری تحت عنوان: «بررسی نقش جغرافیای فرهنگی در تکوین ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط

جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا با رویکرد سازه‌انگاری» استخراج شده است

۲. دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

۳. دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

۴. دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران و نویسنده مسئول

مقدمه

موضوع بررسی روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا از سری موضوعاتی است که تاکنون از جنبه‌های مختلفی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. شاید آن چنان حجم مطالب در مورد این موضوع فراوان باشد که گاه سبب دلزدگی مخاطب از اصل موضوع شود. با توجه به اهمیت بسیار بالای روابط ایران و آمریکا و تضادی که پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی در روابط دو کشور بوجود آمد، افراد مختلفی از متخصص و غیرمتخصص در این باره دست به قلم شده‌اند. بسیار شاهدیم که در سایت‌های اینترنتی تجاری، تبلیغاتی و حتی فنی گاه در صفحه‌ای خاص به موضوع ایران و آمریکا پرداخته‌اند. از این رو، اهمیت این موضوع کاملاً مشخص است. اما این مسئله سبب آسیب به شناخت اصل موضوع شده است. بسیاری از مطالبی که در این باره نگاشته شده‌اند غیرعلمی و صرفاً برداشت‌های شخصی افراد غیرمتخصص و غیر مرتبط با موضوع موردنظر هستند. در این مقاله سعی شده تا بر پایه دانش ژئوپلیتیک و در چارچوب نظریه سازه‌انگاری به تحلیل علمی این موضوع پرداخته شود. در این بین از جغرافیای فرهنگی به عنوان مسئله محوری یاد شده است و در کنار این مسئله متغیرهای دیگر نیز مورد اشاره قرار گرفته و در ارتباط با آن تحلیل شده‌اند. در مسیر این پژوهش سوال اصلی قابل طرح این است که؛ از دیدگاه سازه‌انگاری، جغرافیای فرهنگی چگونه سبب تضاد در ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده شده است؟ در کل هدف این مقاله مشخص نمودن جایگاه جغرافیای فرهنگی در روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده و نقش آن در تضاد بین این دو کشور است. همچنین شیوه پژوهش نیز توصیفی-تحلیلی است.

جغرافیا، سازه‌انگاری و رفتارشناسی کنشگران سیاسی

سازه‌انگاری رویکردی است که ریشه در علوم اجتماعی دارد و نگاهی برساخت‌گرایانه به جهان اجتماعی دارد. بدین معنی که تمامی دانش و پدیده‌های انسانی را اموری برساخته می‌داند که این برساختگی نیز بگونه‌ای اجتماعی و در جریان کنش متقابل بین‌ذهنی است (سلیمی، ۱۳۸۶: ۳۴). مباحث هستی‌شناسی بوضوح کانون اصلی توجه سازه‌انگاران را تشکیل می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۲۴). براین اساس آنها از نظر هستی‌شناسی، واقعیت‌های اجتماعی را اموری ذهنی قلمداد می‌کنند

که از مجموع قواعد، احکام، انگاره‌ها و ... تشکیل شده است که این مفاهیم در طول زمان و در یک فضای جغرافیایی خاص تکوین یافته‌اند و متأثر از فرایندهای مختلف بوده‌اند تا به فرم و ساخت فعلی درآمده‌اند (رشیدی، ۱۳۹۰: ۱۲۷). این تغییر و اثرپذیری امری ایستا نیست بلکه دائماً در حال دگرگونی و بازتولید است. به همین سبب سازه‌انگاران جهان اجتماعی را در حال شدن می‌بینند (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۴). همانگونه که کابالکوا می‌گوید برساخت گرایان، جهان و از جمله جهان بین‌المللی را یک "پروژه برساختن بی‌پایان"، می‌دانند که برساختن آن بر زمینه‌ای از ادراکات و تلقی‌های زمینه‌مند فراهم می‌آید (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۴). این ادراکات در حال تغییر در هر برهه زمانی و در فضای جغرافیایی، فرم‌هایی از تصورات و انگاره‌ها را بدست می‌دهند که بر سازنده هویت افراد و گروه‌ها است. بدینوسیله موجود خودآگاه به تاریخ، حافظه جمعی مشترک جمعی، جایگاه سرزمینی، فرهنگ و غیره اشاره می‌کند و خود را از دیگرانی که صاحب این خصالت‌ها نیستند متمایز می‌کند (رشیدی، ۱۳۹۰: ۱۲۰). این هویت خود در ادامه بر سازنده کنش‌ها و منافع‌اند (پرایس و اسمیت، ۱۳۸۶: ۵۱۹). هویت‌ها همانطور که الکساندر ونت می‌گوید شالوده منافع هستند (Wendt, 1992: 398). به عبارت دیگر کنشگران دارای هویت، براساس مجموعه تصوراتی که از خود و دیگری و فضای کنشگری دارند دست به کنش می‌زنند و در جهت کسب منافی هستند که ریشه در همین انگاره‌ها و هویت‌ها دارند (رشیدی، ۱۳۹۰: ۱۲۳). این هویت‌ها خود زاده‌ی نظام نهادینه شده ساختارهای اندیشه‌ای هستند که در کنار ساختارهای مادی اهمیت دارند و ایز از آروست که نظام‌های معنایی تعیین‌کننده چگونگی تفسیر کنشگران از محیط خودشان هستند (پرایس و اسمیت، ۱۳۸۶: ۵۱۹). اهمیت این نظام‌های معنایی به حدی است که یک کنشگر حتی قادر به عمل به صورت هویت خودش نخواهد بود مگر زمانی که بقول کارل دویچ جامعه معنایی مربوطه، مشروعیت آن کنش توسط آن کنشگر را در آن بافت اجتماعی به رسمیت شناخته باشد. قدرت عمل، قدرت تولید معنایی بین‌ذهنی در دل یک ساختار اجتماعی است. رویه‌های اجتماعی به همان میزان که روا می‌دارند، منضبط می‌سازند و انتظام می‌بخشند و قدرت بازتولید کل همبودها (تقارن پدیده‌هایی که همزمان هست می‌یابند) از جمله همبود بین‌المللی و نیز بسیاری همبودهای هویتی را که در آن یافت می‌شوند دارند (Ashley, 1987: 409). ساختارهای اجتماعی نیز نتیجه تعامل هستند. به گفته ونت از طریق تعامل متقابل است که ساختارهای نسبتاً پایداری را می‌آفرینیم و مصداق می‌بخشیم و برحسب همان هویت‌ها و منافع مان را تعریف می‌کنیم (Wendt, 1992: 409).

تعامل سبب می‌شود هویت‌های جمعی مختلف بازیگران متفاوت در جریان کنش متقابل و واکنش‌ها و پاسخ‌های مجدد دچار دگرگونی، تغییر و بازتولید شوند. کنشگر در جریان پیگیری منافع خود رفته رفته ناگزیر است در نظام هویتی خود تجدید نظرهایی را قائل شود تا در فضای جدید بهتر بتواند علائق و منافعش را بدست آورد. باری انسان در چارچوب هستی از پیش موجود، ظاهر می‌شود و در فرایند جامعه‌پذیری، الگوها و شیوه‌های اندیشیدن و زبان آن را درونی می‌کند و در معانی جمعی مشارکت می‌کند و صاحب افق خاصی می‌شود.

ساختار ژئوپلیتیکی، جغرافیای فرهنگی و رفتار بازیگران عرصه بین‌الملل

الکساندر ونت در کتاب نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل به ارائه چارچوبی از ساختار اجتماعی می‌پردازد که خود شامل سه زیر ساختار: ساختار معنایی، ساختار منافع و ساختار مادی است. در اینجا این ساختار را با عنوان ساختار ژئوپلیتیکی تحلیل خواهیم نمود. ساختار معنایی همان مجموعه تصورات، هنجارها، رویه‌ها و انگاره‌ها و هویت‌ها را مشخص می‌سازد و ساختار مادی نیز به وجود سرزمینی و منابع و مناطق بازیگری و تشکیلات و سازمان‌های سیاسی و دولتی و در کل فضای عینی محیط بر کنش‌گر اطلاق می‌گردد. ساختار منافع نیز شامل مجموعه‌ای از منافع است که در اثر یک ساختار معنایی و در قالب ساختاری مادی تکوین می‌یابد. آنچه در این جا مدنظر است این است که این سه ساختار بصورت متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند و سبب بازتولید و دگرگونی در یکدیگر می‌شوند. ساختار مادی محصول ساختار منافع و ساختار مادی است و خود ساختار معنایی به ساختارهای دوگانه دیگر قوام می‌بخشد و به ترتیب این امر در مورد هر یک از این ساختارها صدق می‌کند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، کنشگران دارای هویت، براساس مجموعه تصوراتی که از خود و دیگری و فضای کنشگری دارند دست به کنش می‌زنند و در جهت کسب منافع هستند که ریشه در همین انگاره‌ها و هویت‌ها دارند.

براساس این منافع و علائق است که یک کنشگر دست به کنش می‌زند و ساختارهای معنایی، مادی و خود ساختار منافع را دچار دگرگونی و تحول می‌نماید. آنچه مدنظر است این است که در هر مکان و زمان خاصی نوعی شکل خاصی از ساختارهای سه گانه مطرح شده با یکدیگر ممزوج می‌شوند و بنابراین در هر برهی‌ای از مکان و زمان نوع بخصوص و متفاوتی

از ساختار ژئوپلیتیکی وجود دارد.

در اینجا می‌خواهیم به تشریح بیشتر ساختار معنایی، هویت‌ها و در نتیجه جغرافیای فرهنگی پردازیم تا بتوانیم جایگاه جغرافیای فرهنگی را در نظام معنایی و ساختار ژئوپلیتیکی دولت‌ها بعنوان کنشگران عرصه بین‌الملل مورد تحلیل قرار دهیم.

براساس نگاه تلفیقی جغرافیایی - سازه‌نگارانه به روابط دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل یکی از منشأهای اصلی رفتار بازیگران حوزه سیاست خارجی جغرافیاهای فرهنگی متفاوت است.

چگونگی شناخت اختلافات فرهنگی در مکان‌های مختلف، تغییرات فضایی و مکانی فرهنگ، شناخت و تقسیم‌بندی مناطق جهان بر اساس فرهنگ و پدیده‌های فرهنگی از سؤالات اساسی مربوط به جغرافیای فرهنگی است (احمدی، ۱۳۸۷، ۳). به تعبیری دیگر، جغرافیای فرهنگی به تنوع و کثرت زندگی مردم و شیوه‌های گوناگون آن می‌پردازد؛ اینکه دنیا، فضاها و مکان‌ها چگونه بوسیله مردم مورد تفسیر و استفاده قرار می‌گیرد و سپس چطور آن مکان‌ها به جاودانگی فرهنگی کمک می‌کنند، یعنی ارتباط داشتن عقاید، موضوعات، اعمال، مکان‌ها، فرهنگ‌ها و فضا با هم. بدین ترتیب، جغرافیای فرهنگی، هم به وجوه اختلاف مادی گروه‌ها توجه دارد و هم به عقایدی که آنها را به هم پیوند می‌زند و هم به نقش فرهنگ در شناخت مفهوم فضا و اینکه چگونه این فرهنگ‌ها هویت‌ها را تشکیل می‌دهند (کرنگ، ۱۳۸۰: ۴۵).

بنابراین، در هر جامعه‌ای، شاخص‌های فرهنگی، اصول، ارزش‌ها و روش‌های شخصیتی و کرداری در سطح خرد در شکل‌دهی به رفتار اعضای آن جامعه و در سطح کلان در رفتار دولت مؤثر است. بدین ترتیب، اگر زمینه و بستر رفتار و کنش‌های انسان در زندگی اجتماعی و برقراری روابط با دیگران، متأثر از الگوهای روابط اجتماعی و گرایش‌های فرهنگی است، پس نتیجه می‌گیریم که رفتار و کنش سیاسی افراد در سطح خرد (فرد) کلان (دولت)، به‌عنوان هویت سازمان‌یافته جامعه، از الگوها، گرایش‌ها و ابعاد فرهنگی محیط یا جغرافیای فرهنگی متأثر است. براین اساس فرهنگ از این جهت که شالوده همهٔ بینش‌ها، تصورات و رفتارهای سیاسی عینی کشورها و حتی رویکردهای نظری مطالعات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بوده بخشی از روابط میان کشورها به شمار می‌رود. بنابراین، از آنجایی که بدون توجه به عناصر ارزشی، اسطوره‌ای و ایدئولوژیکی نمی‌توان به ارائهٔ نظریه‌ای مبادرت ورزید، در عمل

سیاست بین‌الملل به صورت ناخودآگاه بر مبنای متغیرهای فرهنگی، تبیین و تفسیر شده است (قوام، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

از این منظر کنش یک دولت سرزمینی در ابعاد داخلی و بین‌المللی اعم از عرصه‌ها، جلوه‌ها، نهادها، نظم اجتماعی و کنش سیاسی به مثابه هویت و کلیت یک دولت است. فرهنگ خود نیز از تعامل با طبیعت یا جغرافیای خاص که حیات اجتماعی در آن شکل می‌گیرد، ساخته می‌شود. از اینجاست که مفهوم جغرافیای فرهنگی به عنوان تعامل و تأثیرگذاری متقابل فرهنگ و جغرافیا ظهور می‌کند. هنگامی که از دید جغرافیای فرهنگی به کنش سیاسی نگریسته می‌شود، به این معنی است که در تعامل با محیط طبیعی و اجتماعی شکل گرفته و کیفیت تعاملی یا تقابلی را در روابط بین‌المللی این عنصر تعیین می‌نماید. تأثیرگذاری فرهنگی بر کنش سیاسی از طریق تأثیر بر رفتار نخبگان و کارگزاران حکومتی و شخصیت تصمیم‌گیرندگان، نهادها و ساختارهای حکومتی و تعیین اولویت‌بندی و ارزش‌گذاری اهداف سیاست خارجی و نیز شیوه‌های دستیابی به آن اهداف صورت می‌گیرد. بنابراین، با مطالعه عناصر و شاخص‌های فرهنگی می‌توان نقش جغرافیای فرهنگی را در شکل‌دهی به هویت دولتی و در نتیجه در سیاست‌گذاری خارجی، در تعیین اهداف ملی، راهبردهای کلان سیاست خارجی، نهادها و نهادینگی سیاست‌گذاری و انگاره‌های ذهنی نخبگان را تبیین و مورد بررسی قرار داد.

بدین ترتیب، در بستر جغرافیای فرهنگی همگون و سازگار یا ناهمگون و ناسازگار با ابعاد و ویژگی‌های مشابه، متفاوت و متعارض هویت‌ها، منافع و کنش‌های مختلف بازیگران نظام بین‌المللی تغییر می‌کند. حاصل این ارزش‌های همسان یا ناهمسان به نوبه خود بر چگونگی تعامل بازیگران نظام بین‌الملل تأثیری تعیین‌کننده دارد، چنانکه در هویت‌های متعارض الگوی تعامل متفاوت با هویت‌های مشابه است.

در واقع برداشت‌های هر دولت از خود و تعریف «خود» به عنوان دوست و یا دشمن «دیگری» نقش مهمی در ساخت نوع منافع آن دارد؛ زیرا «خود» براساس برداشتی که از وضعیتش دارد، نشانه‌های برای دیگری می‌فرستد و دیگری این نشانه را بر مبنای برداشت خودش از وضعیت، تفسیر می‌کند و براساس آن تفسیر، علامتی به «خود» می‌فرستد و «خود» نیز پاسخ می‌دهد. در جریان این تعامل است که هویت و منافع دو طرف به عنوان دوست یا دشمن و نوع رفتار خارجی آنان شکل می‌گیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۳).

این برداشتها و هویت‌های ناشی از آن ریشه در لایه‌های مختلف معنایی دارد که در جغرافیاهای فرهنگی متفاوتی قوام یافته است و به شخصیت کنشگران سیاسی در عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل مبدل شده است. بنابراین ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط دو جانبه بین کشورها نیز بگونه‌ای بوسیله جغرافیای فرهنگی دو کشور تکوین می‌یابد. از این رو، می‌توان کشورهای مختلف و سیاست خارجی و رفتارهای آنها را برآیند جغرافیای فرهنگی آنها دانست. با تغییرات بطئی که در جغرافیای فرهنگی هر کشوری رخ می‌دهد شکل سیاست خارجی آنها نیز تغییر می‌یابد و این گویای خصیصه برساختگی سیاست خارجی و روابط کشورها است که خود ریشه در ویژگی برساختگی جغرافیای فرهنگی آنها دارد.

جغرافیای فرهنگی ایران

جغرافیای فرهنگی ایران که نتیجه تعامل پایاپای کنشگر ایرانی و محیط و فضای اطراف آن در طول زمان است دارای شاخص‌های ویژه خود است که به این کشور شخصیتی ویژه می‌دهد. در این جا به برخی از این شاخص‌ها که نقش تعیین‌کننده‌ای در رابطه ایران با ایالات متحده دارد پرداخته می‌شود:

انگاره ایران محوری

گستره جغرافیایی که «ایران» نامیده می‌شود، حداقل از دوران اشکانیان با این نام شناخته شده و از دوره ساسانیان منزلت هویتی برای ایرانیان یافته است (احمدی، ۱۳۸۲: ۱۵). قلمرو و فضای جغرافیای ایران به لحاظ طبیعی، انسانی و فرهنگی هویت خاصی دارد که با مرزهای مشخص طبیعی و انسانی از فضاها و قلمروهای پیرامونی جدا و متمایز می‌شود. از بعد انسانی و فرهنگی نیز فلات ایران ساختار انسانی و فرهنگی خاصی دارد که به وسیله قلمروهای فرهنگی و انسانی تمایز می‌یابد.

از نظر موقعیت و فضای جغرافیایی، ایرانیان باتوجه به شکل قرارگیری سرزمین شان همواره با اقوام مختلفی در ارتباط بوده‌اند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۴، ۱۵) و این اقوام تحت عنوان مهاجرت یا هجوم، به سرزمین ایران آمده‌اند و از این باب ایران زمین محل حشر و نشر و تعامل اقوام

مختلفی بوده است. موقعیت خاص ژئوپلیتیکی سرزمین ایران سبب شده تا در همسایگی قدرت‌ها و اقوام مهاجمی همچون روم و تورانی‌ها در عصر باستان قرارگیرند و در دوره اسلامی و نیز دوران معاصر، ایرانیان با اقوامی مانند ترک، عثمانی، انگلیس، روسیه و آمریکا مواجه گردند که به خاطر فضا و موقعیت با اهمیت آن همواره سعی بر دست‌اندازی بر این سرزمین را داشته‌اند (همان). اهمیت سرزمین ایران رفته رفته به تصور و انگاره‌ای عمیق در بین ایرانیان منتهی شد، به نحوی که در آثار و نقشه‌های جغرافیدانان ایرانی، ایران زمین همیشه بهترین اقلیم و در مرکز عالم تصور شده است (شکوهی، ۱۳۷۳: ۶، ۷، ۹، ۱۰) و حتی در ادبیات و شعر فارسی نیز نمود پیدا کرده است. این باور به نوعی جغرافیای افسانه‌ای - که در مرکزیت آن سرزمین "ایران ویج" یا "خونیرس" قرار دارد که از فریدون به نیای ایرانیان (ایرج) به ارث رسیده است (خیراندیش و شایان، ۱۳۷۰: ۱۲-۱۱) - منجر شده و به مفهوم ارض ملکوت در ادبیات عرفانی ایران شکل داده است. بنابراین جای تعجب نیست که نگاه ایران به جهان عمیقاً ایران‌مدار است و در این دیدگاه چنان تعصبی وجود دارد که همیشه برای بیگانگان قابل درک نیست (فولر، ۱۳۷۳: ۱). این انگاره با نمایان شدن هرچه بیشتر موقعیت ژئوپلیتیکی و کشف منابع گاز و نفت و نیز در جریان جنگ اول و بویژه دوم جهانی که از ایران به عنوان پل پیروزی یاد شد بیش از پیش در بین ایرانیان تقویت شد. تاریخ ایرانیان که برآمده از جغرافیای خاص‌شان است نیز به گونه‌ای گسترده بر شکل‌یابی ساختار معنایی این کنشگران تأثیرگذار بوده است. امروزه پیوند بین این انگاره قوی ایران محوری و بسط آن در بین تمامی ایرانیان و حتی غیر ایرانی‌ها با واقعیت اهمیت و ارزش غیرقابل انکار موقعیت و سرزمین ایران و منابع سرشار این سرزمین، این رویه فرهنگی و سرزمین محور سبب تقویت ایستادگی ایرانیان در برابر هژمونی‌ها و سلطه قدرت‌های بزرگ شده است. ایرانیان با تکیه بر این وجه فرهنگی خود که برگرفته و برآیندی از جغرافیای خاص ایران است، چه در دوران اوج و قدرت و چه در دوره ضعف، مانع از شکل‌گیری ذهنیت ضعف‌انگاری خود و استفاده دیگر قدرت‌ها و رقبا شده است.

اسلام‌گرایی و انقلابی‌گرایی

اسلام به عنوان یکی از مهمترین عوامل انگاره ساز و ساخت دهنده به هویت جمعی ایرانیان، با ورود به ایران در تعاملی پایاپای با تاریخ، جامعه و جغرافیای این سرزمین همواره نقشی مهم در برساختگی ساختار معنایی کنشگران ایرانی داشته است. در طول حدود ۱۴۰۰ سال، اسلام تأثیرات عمیقی را بر اندیشه و تصورات ایرانیان گذاشته و در چارچوب جغرافیای فرهنگی ایران زمین تأثیرات زیادی نیز پذیرفته است (مطهری، ۱۳۶۲: ۳۶۵-۳۵۵ و ۳۸۷-۳۷۱).

در دوره معاصر مفهوم جدیدی از درون مفاهیم اسلامی سر برآورد و تحت عنوان خیزش اسلامی رویکرد و نگاهی خاص را در بین مسلمانان و از جمله ایرانیان بوجود آورد. خیزش اسلامی در واقع، احیای مؤثر و مؤکد تعهدات دینی است، این خیزش که پهنه جغرافیایی گسترده‌ای را دربرگرفته است با بسیاری از تفکرات دنیای جدید مخالف است (برگر و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۳). تفکر سیاسی مقاومت اسلامی در برابر فرهنگ غرب در اندیشه‌های سید قطب در مصر، ابوالاعلی در پاکستان و آیت‌الله موسوی خمینی (و همچنین نواب صفوی) در ایران به روشنی ظاهر گردیده است که هر کدام به نوعی گفتمان اسلام مبارز را رهبری کرده اند و در گستره جهان اسلام مقاومت در برابر غلبه فرهنگ و حاکمیت سیاسی لیبرال دموکراسی غرب را ترویج نموده‌اند (اسپوزیتو، ۱۳۸۷: ۳۰۰ در این تفکر جدید بر پایه مفاهیم سنتی اسلام، نوعی تعریف جدید از تقابل کفر و ایمان ارائه شده است. بگونه‌ای که سید قطب بر پایه تئوری جاهلیت همه جوامع و نظم‌های فعلی را نفی کرده است (قطب، ۱۳۴۶: ۱۱۶-۱۲) و براساس آن جامعه زمان خود را همچون جامعه جاهلی مکه می‌داند (سید قطب، ۱۳۷۸: ۱۲۲، ۱۱۵-۱۱۲، ۱۸). انقلاب اسلامی سال ۵۷ در ایران از درون همین اندیشه خیزش اسلامی و تفکر سیاسی مقاومت اسلامی، بر آمده است. به گونه‌ای که هم در سخنان بنیانگذار انقلاب اسلامی (که خود از سردمداران تفکر جدید مقاومت اسلامی است) و هم از متن قانون اساسی جمهوری اسلامی به ویژه در مقدمه و نیز اصل ۱۱ آن می‌توان به این امر پی برد. باید بدانیم همانطور که از روح انقلاب اسلامی، قانون اساسی جمهوری اسلامی و سخنان بنیان‌گذار انقلاب اسلامی آیت‌الله خمینی و رهبر انقلاب آیت‌الله خامنه‌ای برمی‌آید جمهوری اسلامی بر همان اندیشه‌های مبتنی بر اسلام خیزشی تأکید دارد.

بنابراین، جمهوری اسلامی، دولت و حکومتی اسلامی است که در حوزه جغرافیایی و سرزمینی ایران تشکیل شده است. این دولت برخلاف دولت ملی که بر ایدئولوژی ملی‌گرایی استوار شده بر پایه ایدئولوژی اسلامی بنا گردیده است. جمهوری اسلامی نه تنها ماهیت سکولار و غربی ندارد، بلکه از سرشتی کاملاً دینی و اسلامی برخوردار است (فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۵۴).

مهم‌ترین ویژگی و عنصر قوام بخش این نظام سیاسی که مشروعیت خود را از دین می‌گیرد، اسلامی بودن آن است، چون «دولت، دولت اسلام است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۰: ۱۲۹). پس مهم‌ترین تعهد و کار ویژه آن نیز حفظ دیانت اسلام و تعهد و عمل به آرمان‌ها و ارزش‌های اسلامی است. در این نظام منافع و اهداف نیز برحسب ارزش‌ها و آرمان‌های اسلامی تعریف و تعیین می‌شود. در حقیقت بهترین و مهم‌ترین ارزش‌هایی که جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی باید پیگیری کند، همان ارزش‌ها و آرمان‌هایی است که شریعت و مکتب اسلام مقرر کرده است. در رأس و صدر این ارزش‌ها حفظ «هویت اسلامی و انقلابی»، نظام جمهوری اسلامی قرار دارد (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۴: ۱۱۲).

استقلال‌طلبی و استعمار ستیزی

همانطور که در بخش انگاره ایران محوری گفته شد، کشور ایران در دوره‌های مختلف حالت مرکزیت منطقه‌ای و گاه جهانی داشته است. این مرکزیت گاه بواسطه قدرت حاکم بر ایران بوده است - مانند دوران پادشاهی‌های قدرتمند باستان و اسلام - و گاه به خاطر اهمیت فراوان برخی منابع در این سرزمین بوده - مانند اهمیت سرزمین ایران از نظر آب و هوا و چراگاه در دوران باستان و قدیم برای اقوام مهاجم و همسایه و منابع نفتی و گازی در دوران کنونی - و گاه هم این مرکزیت بخاطر اهمیت راه‌های ارتباطی عبوری از دل ایران است. این اهمیت ایران و تصور ناشی از آن به ساخت‌یابی انگاره‌های دیگری از قبیل انگاره ترس از سلطه بیگانگان بر این سرزمین ارزشمند، توهم توطئه بیگانگان و دست‌نشاندهی برخی خواص و سیاستمداران منتهی می‌شد که خود به زندگی شخصی ایرانیان نیز رسوخ کرده (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۹۷-۱۹۶) و بعضاً آثار زیان باری را در تاریخ سیاسی ایران بجای گذاشته است که از جمله می‌توان به ناکامی دولت مردمی مصدق و شکست آن پس از ملی شدن صنعت نفت

اشاره کرد (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۲۱-۲۲۰). خوف تاریخی برآمده از هجوم اقوام بیگانه در تمامی شئون حیات ایرانی و فرهنگ او تأثیر گذاشته است. به گونه‌ای که ایرانیان همیشه از چشم داشتن همسایگان یا قدرت‌های رقیب و دشمن به سرزمین و مملکت شان دغدغه دارند. در کل می‌توان گفت ایرانیان بواسطه آگاهی از اهمیت سرزمینی خود و نیز با توجه به اعتقاد آن‌ها به نوعی برتری تاریخی- جغرافیایی خود در منطقه و حتی جهان، خود را سزاوار استقلال‌طلبی و مبارزه با استعمار قدرت‌های بزرگ می‌دانند. امروزه نظام جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر ویژگی‌های اسلامی و دشمن ستیز خود و نیز با بهره‌گیری از خصیصه استقلال‌طلبی و روحیه ضد استعماری ملت ایران به الگویی متفاوت در سطح بین‌الملل تبدیل شده است. در کل ایرانیان از یک طرف، به وجود پادشاهان سرشناسی همچون کوروش و داریوش و پیامبر بزرگی همچون زرتشت (رازی، ۱۳۴۷: ۱۶) و سلسله‌های باشکوه و قدرتمند خود در دوره‌های پیش و پس از اسلام افتخار می‌کنند و هرگز شکوه‌مندی حکومت شاهنشاهی و خاطره کشور بزرگ و یکپارچه را از یاد نبرده‌اند. و بدین گونه به برتری سرزمین و قوم خود واقف بوده‌اند و از سوی دیگر، تلخی‌های شکست و دست‌اندازی توسط مهاجمین بویژه در دوره معاصر سبب حساسیتی عمیق نسبت به ارتباطشان با خارجی‌ها می‌شود که در طول تاریخ این خصیصه سبب ظهور جنبش‌هایی مانند شعوبیه که جهت احیای فرهنگ ایرانی و اسلام واقعی در برابر تحقیری که اعراب به دیگر اقوام و خصوصاً ایرانیان روا می‌داشتند (فولر، ۱۳۷۳: ۱۶. پیروز، ۱۳۸۶: ۹۳، ۹۲) و نیز انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شده است.

جغرافیای فرهنگی ایران دارای محورهای مختلفی است که مهم‌ترین آن‌ها که دارای اهمیت در برساختگی تضاد در روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده است شامل موارد بررسی شده است. انگاره‌های جغرافیای فرهنگی ایران محوری، اسلام‌گرایی و انقلاب‌گرایی و استقلال‌طلبی و استعمار ستیزی سبب قوام یابی ساختار معنایی و هویتی ویژه‌ای در جامعه ایرانی شده است که نوع نگاه آن‌ها به ساختار معنایی و تفسیر آن‌ها را از ساختار علایق و منافع شکل می‌دهد. کنشگران ایرانی براساس جغرافیای فرهنگی خاص خود دارای تصورات و انگاره‌های ذهنی هستند که به عنوان یک ذهنیت جمعی و مشترک ملی عمل می‌کنند و تفسیر آن‌ها از ساختار مادی و منافع شان را شکل می‌دهند.

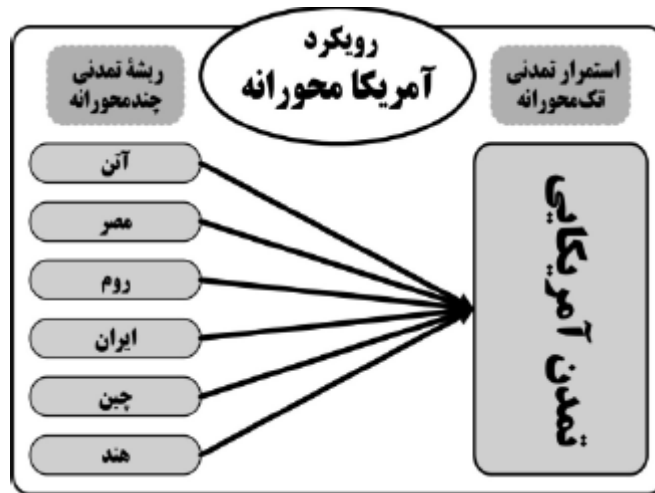
جغرافیای فرهنگی ایالات متحده آمریکا

کنشگران ایالات متحده آمریکا نیز به عنوان مردمانی با هویت مکانی و فضایی که دارای سرزمینی خاص هستند که در طول زمان صاحب هویت و تصورات ویژه خود هستند، دارای جغرافیای فرهنگی خاص خود هستند. در این قسمت به بررسی شاخص‌های جغرافیای فرهنگی ایالات متحده آمریکا پرداخته می‌شود.

آمریکا محوری

گاهی کنشگران یک ناحیه یا فضای جغرافیایی با تعاملات درون فضایی و در ارتباط با خود و دیگران تصویری را در ذهن خود قوام می‌دهند. اما گاهی یک ناحیه یا فضای جغرافیایی مانند یک کشور بواسطه قدرت مادی، ایده‌های جدید و مطابق با اقتضای زمان و گفتمان حاکم بر ذهن مردم یک دوره، انگاره‌ای جهانی یا منطقه‌ای در مورد خود بوجود می‌آورد، به نحوی که این انگاره حالت جهان شمول و گاه جهان‌پذیری به خود می‌گیرد. انگاره آمریکا محوری یا آمریکا گرایی نیز از اواسط قرن بیستم تا کنون کماکان چنین حالتی را پیدا کرده است. براساس یک دیدگاه و یک باور عمومی در جامعه آمریکایی و حتی برخی از کشورهای جهان؛ بویژه کشورهای اروپایی، تمدن آمریکایی به عنوان مرکز اصلی تمدن‌ها در جهان مدرن قلمداد می‌شود. براساس این انگاره، اگر چه آمریکا هیچ ریشه تمدنی کهنه‌ای ندارد، اما تمدنی است که از طریق پیوند با تمدن‌های پیشین شکل گرفته است. براساس این نظریه، تمدن آمریکایی، شکل کامل یک تمدن مدرن است و سایر تمدن‌ها برای اینکه به یک تمدن واقعی دست پیدا کنند، باید به تمدن آمریکا ملحق شوند. براساس این دیدگاه، مرکز همه تمدن‌های امروز جهان آمریکا و سایر تمدن‌هایی که شامل تمدن‌های اروپایی نیز می‌شود، دنباله روی تمدن آمریکا هستند (پرینگتون^۱، ۱۹۵۴: ۱۹۱).

1 . Parrington



شکل ۱: آمریکا محوری یا آمریکاگرایی (عاملی، ۱۳۸۹: ۲۲)

در رابطه با انگاره آمریکا محوری یا آمریکاگرایی باید گفت انسان آمریکایی - منظور مهاجران اروپایی به قاره آمریکا و ایالات متحده کنونی - با مهاجرت از سرزمین‌های اروپایی که تحت فشار رشد جمعیت و وضعیت اقتصادی نه چندان مناسب و رسیدن به سرزمینی تحت عنوان آمریکا - ایالات متحده کنونی - با مواهب گسترده‌ای برای شروع زندگی نو مواجه شد. دشت‌های وسیع با خاک مرغوب و رودخانه‌های وسیع و پر آب زمینه را برای ایجاد بزرگترین قطب کشاورزی و صنعتی جهان فراهم نمود. به طبع کشاورزی گسترده دامداری‌های بزرگ هم ایجاد شد و ایالات متحده رفته‌رفته به بزرگترین کشور صنعتی، کشاورزی، نظامی و سیاسی جهان تبدیل شد. در کنار این مواهب طبیعی سرزمین آمریکا، مردمانی که به آمریکا مهاجرت کرده بودند، اکثراً افرادی بودند که برای پیشرفتی فرای اروپا به این سرزمین مهاجرت کرده بودند. این افراد به سه گروه سرمایه‌داران بزرگ اروپایی، **نخبگان** و **ماجراجویان** اروپایی بودند. این سه گروه برای ایجاد زندگی جدید در سرزمین جدید دموکراسی، لیبرالیسم و سرمایه‌داری را مهم‌ترین اصول خود قرار دادند و یک تمدن نوین و جوان و پویا پایه‌ریزی کردند. امروزه فضای جغرافیایی ایالات متحده تداعی‌کننده یک تمدن جدید با امیدها و آرزوهای جدید است. تطابق سرزمین نو با تمدن و جامعه نو این انگاره محوریت آمریکا را در جهان مدرن به ذهن مردم آمریکا و حتی مردمان کشورهای دیگر مانند اروپا القاء کرده است و سبب نوعی آمریکا محوری

یا آمریکاگرایی در بین این مردم شده و به نحوی به لایه‌ای از هویت کنشگران آمریکایی تبدیل شده و در رفتار سیاسی دولت مردان آمریکایی در عرصه جهانی نیز نمود یافته است. بنابراین تصویری که انسان آمریکایی از محوریت آمریکا دارد ریشه در جغرافیای فرهنگی خاص وی دارد که این تصور را به ذهن وی القا می‌کند. این انگاره خود در آرایش خاص جغرافیای فرهنگی این کشور نیز موثر است. کنشگران آمریکایی با جغرافیای شخصی که از فضای خود پیدا کرده‌اند با هدف اعتلای آمریکا محوری در جهت توسعه و پیشتازی کشورشان اقدام می‌کنند.

استثناگرایی و رسالت جهانی آمریکایی

استثناگرایی یک ویژگی فرهنگی مبتنی بر جغرافیا و فضای خاص در ایالات متحده آمریکاست. تصور استثنایی بودن آمریکا این اعتقاد است که این کشور یک رسالت اخلاقی دارد که از هویتش سرچشمه گرفته و سیاست‌هایش را هدایت می‌کند. به عبارت دیگر، استثناگرایی آمریکایی به این مفهوم است که آمریکا به طور ماهوی از سایر ملل پیشرفته متمایز است. منشا این تمایز تاریخ، خصوصیات فرهنگی، نهادهای خاص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشور است که منحصر به فردند. استثناگرایی آمریکایی در واقع ایده‌ای مبتنی بر امکانات و موقعیت ویژه آمریکا در جهان است (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۴۵).

شیوه تعریف از جهان کلماتی که از آن استفاده می‌شود، چگونگی دیدن جهان، چگونگی تصمیم گرفتن و چگونگی عمل کردن آمریکائیان ماهیت گفتمان ژئوپلیتیک ایالات متحده را شکل می‌دهد. «ژئوپلیتیک آمریکا متضمن مطالعه معانی و مفاهیم متفاوت تاریخی است که روشنفکران دولتی آمریکا به سیاست بین‌المللی نگریسته‌اند و آن را به عنوان یک جهان تشکیل شده از مکان‌های ویژه، مردمان و آرمان‌های آنها پذیرفته‌اند.

به طور کل آمریکایی‌ها با تصویری که از سرزمین و جامعه خود دارند به این باور رسیده‌اند که آن‌ها به عنوان یک تمدن برتر دارای رسالتی جهانی برای اصلاح فراگیر در تمام کره خاکی هستند. این امر به استثناگرایی آمریکایی و انگاره رسالت آمریکایی قوام بخشیده است. آمریکایی‌ها براساس جغرافیای خاص خود و تکوین باور به داشتن مسئولیت جهانی آن‌ها سبب برساختگی

این انگاره استثناگرایی بر اساس جغرافیای خاص آمریکایی شده است.

لیبرالیسم و سکولاریزم غربی

مفهوم لیبرالیسم برگرفته از تفکرات و تأملات اندیشمندان اروپایی و تلاش‌های مردم اروپا برای دستیابی به یک سبک زندگی مناسب بود. رهایی از حاکمیت کلیسا و فئودالیسم و دولت‌های بزرگ و رسیدن به فردگرایی، آزادیخواهی، محدودیت دولت و مالکیت خصوصی از مشخصات لیبرالیسم است که این رهیافت را سنت و سبک زندگی مطابق با جغرافیای فرهنگی مغرب زمین قرار می‌دهد. نیاز زندگی مغرب زمین به این تغییرات سبب ظهور لیبرالیسم گشت و این اندیشه بعد از پیدایش کشور ایالات متحده توسط مهاجران اروپایی به آنجا نفوذ کرد و در این کشور به اوج خود رسید، بگونه‌ای که امروزه آمریکا با شعار نئولیبرالیسم و لزوم دموکراسی و بازار آزاد دیگر کشورهای دنیا را برای پیوستن به این قافله دعوت می‌نماید. به هر حال لیبرالیسم اندیشه و روشی مطابق با جغرافیای فرهنگی غرب مدرن بود که در تمام شئون زندگی آنها احساس می‌شود. لیبرالیسم بازگو کننده الزامات جغرافیای فرهنگی - اجتماعی مغرب زمین است و بدون در نظر گرفتن اقتضائات مکانی - فضایی این پدیده به درستی قابل تبیین نیست.

در کنار لیبرالیسم، مفهوم سکولاریزم و به عبارتی جدایی دین از دولت یا سیاست است. این اندیشه و رهیافت که جنبه انسانی و صبغه‌ای این دنیایی دارد، بواسطه فشار کلیسا و کشیش‌های مسیحی در دوران قرون وسطی بر مردم اروپا و در مقابله و اعتراض به این سبک زندگی پدیدار گشت و از مفاهیمی این دنیایی سخن به میان آورد و سعادت انسان را در توجه به زندگی این دنیایی معرفی کرد.

سنت سکولاریزم خود برآمده از فضای جغرافیایی اروپا بوده است که نیاز مردم این سرزمین را برای تشکیل دولت‌های ملی و سرزمینی و رها شدن از حکومت‌های تحت فرمان کلیساها و نظام‌های فئودالی خراج گذار کلیسا، را بیانگر است. بنابراین غربی‌ها برای استقلال کامل واحدهای سرزمینی و شکل‌گیری مفهوم مدرن سرزمینی و خروج از حالت فرمانروایی فئودال و کلیسا و نیز برای ایجاد ساختاری این دنیایی جهت انطباق با زندگی دنیوی و پیشرفت‌های در حال شکل‌گیری بشر اقدام به طراحی سنتی جدید و مبتنی بر جدایی دین از سیاست نمودند.

این سنت به همراه مهاجران اروپایی به آمریکا نیز سرایت کرد. در کل می‌توان گفت شیوه زندگی غربی و آمریکایی محتاج سنت سکولاریزم است که منطبق با فضای جغرافیایی مغرب زمین است.

در نهایت این بخش از بحث باید گفت مفاهیم و دیدگاه‌هایی مانند لیبرالیسم و سکولاریزم، شاید مهم‌ترین دست آورد تمدن غرب در حوزه انسانی و اجتماعی در دوران پس از کلیسا بوده‌اند. این مفاهیم که در واقع در دوران مدرن جزئی از انگاره‌ها و هویت یک انسان غربی هستند در فضای جغرافیایی مغرب زمین و براساس اقتضائات خاص آن فضاها در طول یک دوره تاریخی رشد و ظهور و تکوین یافته است. ایالات متحده نیز به عنوان پیش‌تاز در تمدن مدرن و غربی هم اکنون به تبلیغ گسترده این دو مفهوم در سطح بین‌المللی می‌پردازد و با آموزش شهروندان خود بر اساس این ایدئولوژی خاص، این انگاره را به نوعی مذهب و هویت مذهبی در جامعه خود مبدل ساخته است.

در کل انگاره‌های آمریکا محوری یا آمریکا گرایی، استثنائگرایی یا رسالت آمریکایی و لیبرالیسم و سکولاریزم و دیگر مفاهیم فرهنگی روح آمریکایی به‌عنوان انگاره‌های مبتنی بر جغرافیای فرهنگی ایالات متحده هستند که مفاهیم بین‌الذهانی کنشگران آمریکایی را ساخت می‌دهد و سبب کنشگری آن‌ها می‌شود و شکل و نحوه عملکرد کارگزاران این کشور در عرصه تعاملات بین‌المللی و سیاست خارجی را مشخص می‌کنند. بنابراین ساختار معنایی کنشگران آمریکایی بواسطه این مفاهیم تعریف می‌شود.

تضاد در جغرافیای فرهنگی ایران و ایالات متحده و تسری آن به دیگر حوزه‌ها

پس از بررسی ساختار ژئوپلیتیکی (ساختار معنایی، منافع و مادی) دو کشور و جایگاه جغرافیای فرهنگی در این ساختار ژئوپلیتیکی حال باید به تأثیر این دو ساختار ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا بر تضاد و تعارض در روابط این دو کشور و نیز تأثیر جغرافیای فرهنگی متفاوت در تکوین ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط این دو کشور، پرداخت.

انگاره‌های متفاوت کنشگران ایرانی و آمریکایی که ریشه در جغرافیای فرهنگی متفاوت دارد با یکدیگر خوانایی ندارد. ایران در دل جهان شرق اسلامی قرار دارد و جغرافیای فرهنگی

سرزمینش به نحوی بوده که در تقابل با انگاره‌های ناشی از جغرافیای فرهنگی کنشگران ایالات متحده قرار دارد.

در زمینه انگاره ایران محوری و تأثیر آن بر برساختن یک هویت متعارض با آمریکا باید گفت براساس این انگاره ایرانیان به محوریت ایران در منطقه خود و گاه جهان اعتقاد دارند و رفتارهای کشوری مانند آمریکا که در صدد بی‌اعتنایی به این تصور کنشگران است و با تأکید بر انگاره آمریکا گرایی تمدن‌های قدیمی و کهن را سنت‌هایی می‌داند که باید به کلی کنار گذاشته شوند، این امر سبب واکنش کنشگر ایرانی به هویت هجومی کنشگر آمریکایی می‌گردد و نوعی از تضاد را در بین این دو حاکم می‌سازد. انگاره ایران محوری که ریشه در جغرافیای فرهنگی ایرانیان دارد به عنوان بخشی از هویت کنشگر ایرانی است که آن را به عنوان یک موضوع مهم در نظام هویتی خود می‌نگرد و بی‌اعتنایی، تحقیر و یا مقابله با این تصور ایرانی به واکنش منفی آن‌ها منجر می‌شود. امروزه ایالات متحده سعی در به حاشیه راندن ایران از معادلات جهانی و منطقه‌ای و منزوی کردن آن دارد و این مسئله بر خلاف تصور ایران محوری کنشگران ایرانی است که بازتاب گسترده‌ای در تقابل بین جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده دارد. جمهوری اسلامی در برابر این رفتار از رهبری جهان اسلام، حمایت از مستضعفین و ام‌القرای اسلامی برای مرکزیت دادن به خود و مقابله با آمریکا محوری کنشگران آمریکایی دارد و به این شکل است که ساختار حاکم بر روابط دو جانبه دچار آشفتگی می‌شود.

مبحث دیگر انگاره اسلام‌گرایی و انقلاب‌گرایی در مقابل لیبرالیسم و سکولاریزم و نیز آمریکا محوری است. همانطور که گفته شد ایرانیان و مخصوصاً دولت جمهوری اسلامی به عنوان نماینده مردم ایران، براساس انگاره اسلام‌گرایی و انقلابی‌گرایی در صدد ایجاد موج اسلامی و بیداری اسلامی در جهان اسلام است. یکی از اتفاقات اخیر که به سود جمهوری اسلامی ایران رقم خورد موج بیداری اسلامی در کشورهای شمال آفریقا و حوزه خلیج فارس است که به تقویت جایگاه ایران و پیشبرد این هدف کمک کرده است. در مقابل این انگاره اسلام‌گرایی و انقلاب‌گرایی، ایالات متحده با انگاره سکولاریزم و لیبرالیزم خود و نیز آمریکا گرایی که مبتنی بر محوریت تمدنی آمریکا است در صدد سکولاریزه کردن و ایجاد اصلاحات لیبرالی و تغییر سنت‌های اسلامی در منطقه خاورمیانه است. این امر سبب تضاد معنایی شدیدی بین ایران و ایالات متحده شده که در تعارض منافع آن‌ها نیز مؤثر است. رقابت ایران و آمریکا در منطقه خاورمیانه برای ایجاد منطقه‌ای

اسلامی و انقلابی یا منطقه‌ای سکولار و مدرن و مبتنی بر آموزه‌های لیبرالی براساس تضاد بین انگاره‌های مبتنی بر جغرافیای فرهنگی دو کشور شکل گرفته است.

انگاره استقلال‌طلبی و استعمارستیزی ایرانی‌ها نیز در تضاد با انگاره استثنانگرایی یا رسالت جهانی آمریکایی برای اصلاح جهان قرار دارد. خود ایرانی‌ها با تکیه بر ایران محوری و اسلام‌گرایی دارای انگاره اصلاح‌گری و رسالت اخلاقی جهانی هستند و در تضاد با استثنانگرایی آمریکایی که معتقد به وظیفه‌ای اخلاقی برای آمریکایی‌ها در جهت اصلاح جهانی است قرار دارد. رفتار آمریکائیان در منطقه خاورمیانه براساس برتری آمریکایی و انگاره استثنانگرایی که برتری آمریکایی‌ها را نسبت به خاورمیانه‌ای‌ها نشان می‌دهد در تضاد با ساختار معنایی ایرانی‌ها که روحیه‌ای ضد استعماری دارند قرار دارد. آمریکا کشوری است که برای تأمین منافع خود به نحوی نوین دست به استعمار کشورهای خاورمیانه می‌زند و این امر از سوی جمهوری اسلامی ایران که از مشخصه‌های بارز آن استقلال‌طلبی و استعمارستیزی است به شدت مورد اعتراض و مقابله قرار می‌گیرد.

علاوه بر آنچه گفته شد منافع دو کشور نیز بواسطه ساختار معنایی متعارض دو کشور، در تضاد با یکدیگر قرار دارند. مثلاً بیداری مسلمانان و مخصوصاً شیعیان که منافع و نتایجی را برای جمهوری اسلامی به دنبال دارد براساس نظام معنایی و انگاره‌های خاص آمریکایی، برای این کشور تهدیدکننده به نظر می‌آید. همچنین ایالات متحده آمریکا برای کنترل جریان نفت و تأمین امنیت انرژی ناگزیر است تا تهدیدهای احتمالی از جانب ایران را محاسبه کند. ایالات متحده همچنین بواسطه جایگاهی که برای خود در انگاره‌های استثنانگرایی و آمریکانگرایی قائل است و بر این اساس معتقد به لزوم احاطه آمریکا بر جهان و ایجاد جهان تک قطبی است خود را مجاز به حضور در منطقه با اهمیت انرژی خاورمیانه می‌داند و این حضور از سوی جمهوری اسلامی ایران تهدید بزرگی قلمداد می‌شود. جمهوری اسلامی ایران راغب است تا با افزایش قیمت انرژی به بهره برداری بیشتری از این منابع پردازد در حالی که ایالات متحده درصدد است تا به هر نحوی قیمت انرژی را در حد پائین نگه دارد. مثال دیگری که این تعارض در ساختار معنایی و بسط آن به ساختار منافع را مشخص می‌گرداند، تحریر اعراب از سوی ایالات متحده برای خرید تجهیزات نظامی است که از یک سو به فروش صنایع نظامی آمریکا و از طرف دیگر به کنترل ایران از طریق این کشورها اقدام می‌کند.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد مشخص می‌شود که جغرافیای فرهنگی هر کدام از کشورهای ایران و ایالات متحده از طریق برساختن انگاره‌های متضاد با یکدیگر در تصورات بین‌الذهنی کنشگران دو کشور سبب تضاد در نحوه‌ی پیگیری منافع آن‌ها نیز می‌گردد. چرا که براساس این انگاره‌ها و ساختار معنایی است که کنشگران ایرانی و آمریکایی رفتار می‌کنند و به پیگیری منافع خود می‌پردازند. این تضاد ساختار معنایی است که سبب تضاد در منافع می‌گردد. در کل هویت‌های متعارض که ناشی از جغرافیاهای فرهنگی متعارض هستند همانند عینکی عمل می‌کنند که کنشگران ایرانی و آمریکایی جهان و بازیگران عرصه‌ی سیاست جهانی را با آن مشاهده می‌کنند. این عینک اگر در ارتباط با بازیگری کدر باشد آن بازیگر بعنوان بازیگری تیره جلوه می‌کند. بنابراین هویت‌های ایرانی و آمریکایی بسان عینک‌های تیره‌نمایی در قبال یکدیگر هستند. با این تصورات است که منافع متعارض و تفاسیر متعارض از محیط بازیگری بوجود می‌آید. بنابراین به پاسخ سوال پژوهش حاضر می‌رسیم که: از دیدگاه سازه‌نگاری جغرافیای فرهنگی از طریق برساختن نوعی تضاد در ساختار معنایی دو طرف و قوام یافتن منافع متعارض ناشی از آن سبب تضاد در ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا شده است.

منابع

۱. سیمبر، رضا، (۱۳۸۵). "ژئوپلیتیک و مذهب در نظام بین‌الملل: راهبردها و تحولات"، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره سوم و چهارم، صص ۹۸-۱۱۸؛
۲. شکوهی، حسین، (۱۳۷۳)، فلسفه جغرافیا، انتشارات گیتاشناسی؛
۳. عاملی، سعیدرضا، (۱۳۸۹). "دو جهانی شدن‌ها و ارتباطات بین تمدنی: تحلیل روشمند ارتباط فرهنگی در جهان"، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره سوم، شماره ۹، صص ۱-۳۷؛
۴. عباسی اشلقی، مجید و مرتضی فرخی، (۱۳۸۸)، "چارچوبی تحلیلی برای مفهوم امیت از منظر سازه‌انگاری"، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۶، زمستان؛
۵. فوکویاما، فرانسیس، (۱۳۸۶)، اصول حزم و تدبیر آمریکا بر سر تقاطع، ترجمه مجتبی امیری وحید، نشرنی؛
۶. فولر، گراهام، (۱۳۷۳)، قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز؛
۷. قطب، محمد، (۱۳۴۶)، جاهلیت قرن بیستم، ترجمه صدرالدین بلاغی، امیرکبیر؛
۸. گل محمدی، احمد، (۱۳۸۰)، "جهانی شدن و بحران هویت"، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم؛
۹. متقی، ابراهیم و حجت کاظمی، ۱۳۸۶، «سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۴، صص ۲۳۷-۲۰۹؛
۱۰. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۳)، گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۳؛
۱۱. مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۸۶، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، انتشارات سمت؛
۱۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۲)، خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات صدرا؛
۱۳. موسوی خمینی، روح‌الله، (۱۳۶۲)، در جستجوی راه از کلام امام: از بیانات و اعلامیه‌های امام از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۶۱، امیرکبیر؛
۱۴. موسوی خمینی، روح‌الله، (۱۳۷۰)، صحیفه نور، ج ۵، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت ارشاد اسلامی؛
۱۵. همایون کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۸۷)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز؛
۱۶. ونت، الکساندر، (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی؛

17. Ashley, R.K, (1987), The Geopolitics of Geopolitical Space: Toward a Critical Social Theory of International Politics, Alternatives, Vol, 12, No. 4;

18. Boli, John & John Meyer and George Thomas, (1989), *Ontology and Rationalization in the Western Cultural Account*, in George Thomas et al, (eds): *International Structure: Constituting State, Society, and the Individual*, London;
19. Lerner, D. (1964) *The Passing of the Traditional Society: Modernizing the Middle East*, New York, A Free Press;
20. Norton, William, (2000), *Cultural Geography "Themes. Concepts. Analyses"*, Oxford University Press;
21. Pishgahifard, Z and M, Rashidi and M, Shabanifard and M.R, Abdullah Pour, (2010), *Geopolitical Constructs Understanding and Survey with Constructivism Geography Approach Case Study: IRI and Its Confronting Challenges in Central Asia*, *Journal of Social Sciences* 6 (3): 459-467, New York;
22. Wendt, A, (1994), "Collective Identity and the International State," *American Political Science Review*, Vol, 88;
23. Wendt, A, 1992," Anarchy is What States Make of IT, The social Construction of Power Politics," *International Organization*, Vol, 46, No, 2, pp 391- 425.